

شعر یاد تو

- ۱- ای خداوندی که نام تو بهترین نام برای شروع است بدون نام تو کتاب را باز نمی کنم
- ۲- ای خداوندی که یاد تو آرام بخش روح و روان من است غیر از نام تو ، نامی بر زبانم جاری نمی شود
- ۳- ای گشاینده و حل کننده ی هر چیزی که وجود دارد اسم تو مانند کلیدی برای هر چیز بسته ای می باشد (نام تو مانند کلید هر مشکلی را حل می کند)
- ۴- ای بوجود آورنده ی پایه و بنیان جهان دست تجاوزکاری به درگاه تو نمی رسد (دست هر تجاوزکاری از درگاه تو کوتاهست)

- ۵- داستان های نهانی را می دانی و نامه های نوشته نشده را می خوانی (بر همه چیز آگاه هستی)
- ۶- تو با لطف و توجه خودت مرا به آنجایی برسان که خودت می خواهی
- ۷- مرا از خودخواهی نجات بده و مرا با ایمان و نور خودت آشنا کن

زنگ آفرینش

- ۱-صبح یک روزی از روزهای اول سال نوبهار بود
- ۲- بچه ها در یک کلاس جنگل سبز دور هم جمع وشاد بودند
- ۳- بچه ها مشغول صحبت بودند دوباره در کلاس سروصدا بود
- ۴- هر کدام از بچه ها یک برگ کوچکی در دست خود داشتند دوباره مثل اینکه زنگ انشا رسیده بود
- ۵- وقتی که معلم وارد کلاس شد با صورتی پر از خنده گفت :
- ۶- دوباره یک موضوع جدیدی داریم موضوع ، آرزوی شما در آینده می باشد
- ۷- شبنم از روی گل بلند شد گفت: من می خواهم مانند آفتاب نورانی و درخشان باشم
- ۸- کم کم به آسمان بروم مانند ابر شوم و تبدیل به اب شوم
- ۹- دانه یواش بر روی زمین غلته خورد و رفت تا انشای کوچکش را بخواند
- ۱۰- گفت: دوست دارم باغی بزرگ شوم تا همیشه سبز سبز باقی بمانم
- ۱۱- غنچه گفت: اگر چه من ناراحتم اما مانند لبخند باز و تبدیل به گل وشاد می شوم
- ۱۲- همراه با بادبهراری و بلبل خوش آواز باغ مشغول عبادت (دعا و نیایش) می شوم
- ۱۴- جوجه گنجشک گفت: می خواهم از سنگ زدن بچه ها راحت باشم

۱۵- روی شاخه ها آواز بخوانم و در آسمان آزاد باشم

۱۶- جوجه کوچک پرستو گفت : ای کاش همراه باد حرکت کنم

۱۷- تا کرانه های (سرزمین ها و یا جاهای) دور سفر کنم دوباره پیام آور رسیدن بهار باشم

۱۸- بچه های کبوترها گفتند : کاش می شد در کنار هم و با هم باشیم

۱۹- داخل مناره های یک گنبد همیشه زیارت کننده یک حرم باشیم

۲۰- وقتی که سیرسیرک زنگ تفریح را زد دوباره در کلاس سروصدا ایجاد شد

۲۱- هر کدام از بچه ها به سمتی رفتند و دوباره معلم تنها شد

۲۲- معلم با خود این چنین زمزمه می کرد آرزوی های شما چه زیباست !

۲۳- بچه ها ، آرزوی من این است که ای کاش روزی شما به آرزویتان برسید !

حکایت : اندرز پدر

یادم می آید که در زمان کودکی ، عابد و سحر خیز بودم . یک شب در محضر پدر نشسته بودم و تمام شب نخواستید و قرآن

عزیز را در آغوشم گرفته بودم و گروهی اطراف ما خوابیده بودند .

به پدر گفتم : از این ها یکی بلند نمی شود که نماز صبح ادا کند . آن چنان در خواب نادانی و جهالت هستند که انگار نخواستید

اند بلکه به مرده می مانند.

پدر گفت: عزیزم ! تو هم اگر می خوابیدی ، بهتر از آن است که غیبت کنی .

راز شکوفایی

۱- تا می توانی راز را در نزد دیگران آشکار نکن آگاه باش تا این سر را آشکار نکنی

۲- وقتی رازت را در دلت پنهان کنی به هدف سریع تر می رسی

۳- وقتی تخم ها در زیر خاک مخفی می شود راز آن این است که باعث سرسبزی و شادابی باغ می شود

۴- پیامبر فرمود: « هر کسی که رازش را پنهان کرد سریع به هدف و خواسته خود می رسد».

مثنوی معنوی ، مولوی

با بهاری که می رسد از راه

- ۱- آسمان صاف و گرم و پردازنده ی زندگی مانند یک لبخند شد (آسمان بهاری ، شادابی و گرمی را به زندگی می دهد)
- ۲- هرچه سردی و دلتنگی و کدورت وجود داشت از بین رفت و آرام پنهان شد
- ۳- بوسيله باد بهاری که زندگی بخش است دوباره جوانه ای چشم خود را باز کرد (جوانه ای متولد شد)
- ۴- شکوفه ای بر روی درختی لبخند زد (شکوفه ای بوجود آمد) بهار در کتاب طبیعت ، این چنین معنا شد
- ۵- با بهاری که فرا می رسد شاداب شو، نوشو، مانند بهارشو(شاداب و باطراوت و نو همانند بهار باش)
- ۶- مانند یک شاخه ی گل ، تازه و نو شو مانند یک چشمه حرکت کن
- ۷- زندگی با لبخند زدن، به تو روی خوش نشان می دهد امروز زمان شکوفایی توست
- ۸- بهترین چیزی که در جهان وجود دارد گفتن راز و نیاز تو با خداست

محمد جواد محبت

علم زندگانی

- ۱- بچه ی کبوتری به خاطر علاقه به پرواز روزی با شهامت ، شروع به پرواز کرد
- ۲- از شاخه ی کوچکی بر روی شاخه ای پرید از پشت بامی عبور کرد و به کنار جوی نزدیک شد
- ۳- آن راه نزدیک به نظرش بسیار دور آمد جهان در پیش چشم او تیره و تار شد (بسیار ترسید)
- ۴- ناگهان از وحشت بی حال وسست شد از خستگی زیاد در بین راه عاجز و ناتوان شد
- ۵- از پای افتاد (ناتوان شد) و از ناتوانی فریاد زد مادرش از شاخه درختی او را صدا زد
- ۶- پرواز برای تو بسیار زود وسخت است کسی از تازه کاران کار بسیار نمی خواهد
- ۷- هنوز زمان رفتن تو به کوچه و پشت بام فرا نرسید هنوز زمان خواب و استراحت تو است
- ۸- تو باید علم و هنر را بیاندوزی راه و روش زندگی را یاد بگیری
- ۹- باید ابتدا دویای خود را محکم کنی بعد از آن به فکر بلند شدن باشی
- ۱۰- من در این جا مانند نگبان هستم و تو مانند گنج هستی من باید سختی بکشم و تو در راحتی باشی
- ۱۱- مرا در دام های زیادی گیر انداختند بچه ها پره های بالم را شکستند
- ۱۲- گاهی از پشت دیوار و گاهی هم از پشت در برایم سنگ انداختند گاهی سر انگشت من و گاهی سرم زخمی و خونی شد
- ۱۳- راحتی یک لحظه با من همراه نشد گاهی از گربه وزمانی از پرنده باز ترسیدم
- ۱۴- حمله ی سختی های روزگار به من دانش زندگی کردن را یاد داد
- ۱۵- شاخه کوچک بدون ریشه و تنه با ثمر نمی شود (میوه نمی دهد) تو باید تلاش و کار کنی و من تو را نصیحت کنم

پروین اعتصامی

صفحه ۶۵ شعر خیام

از دیروز که گذشت دیگر آن را به خاطر میار برای فردایی که نیامده است داد و بیداد نکن
بر چیزهایی که هنوز نیامده و یا گذشته است تکیه نکن (آن ها را پایه و اساس کارت قرار نده) از زمان حال استفاده کن و عمر را
بیهوده تلف نکن.

صفحه ۸۹ شعر پروین

- ۱- ای مرغ کوچک از لانه ات پرواز کن و پریدن را یاد بگیر
- ۲- تا چه زمانی می خواهی حرکت های بچه گانه را داشته باشی در باغ و چمن راه رفتن با ناز را یاد بگیر
- ۳- روزگار به تسلط تو در نمی آید (روزگار اهلی تو نمی شود) چرا اهلی شدی؟ فرار کردن را یاد بگیر
- ۴- نترس که اینجا تله است یا نه (در این فکر نباش که تله ای جود دارد یا ندارد) به چشم خود، خوب دیدن را یاد بده
- ۵- روز به فکر غذا باش زمان شب خوابیدن و استراحت را یاد بگیر